

درباره پرولتاریا و راه پیش رو

بینا داراب زند



تعب آگاهی شکی از مبارزه طبقه کارگر است!

سه شنبه 22 مه 2012، بوسیله ی [Ahmad Farsi](#)

این مطلب برای اولین بار در دوم اسفند 1388 در نشریه «خبرنامه ندای سرخ» و متعاقباً در نشریه «بسوی انقلاب» زیر نام مستعار «احمد فارسی» منتشر شد. از آنجاییکه حول و حوش برگزاری اول ماه مه 2012، نظرات زیادی در مورد موانع تشکل یابی طبقه کارگر از دیدگاه های متفاوت مطرح شد و من هنوز نظرات مطروحه را معتبر می دانم. و از آنجاییکه اینک در ایران نمی باشم و محل اقامت کنونی ام را امن تر تشخیص می دهم، اقدام به انتشار مجدد آن می کنم.

بینا داراب زند

«طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست» – کارل مارکس

من این مطلب را در زمانی می نویسم که شرایط مبارزه طبقاتی در ایران طبقه کارگر را بسوی تصادم با بورژوازی و حکومت آن می راند. این راهی است که چه ما کمونیست ها بخواهیم یا نخواهیم، و چه طبقه کارگر برایش آمادگی داشته باشد و یا نداشته باشد، در برابرش گذاشته شده است. اکثریت قریب به اتفاق نیروهای چپ، قیل از بوجود آمدن چنین شرایطی در مقابل بورژوازی آنگ انداخته بودند و پرولتاریا را به سازش و محدود نگاه داشتن خواسته هایش در چهارچوب قابل تحمل برای بورژوازی نصیحت می کردند. برخی دیگر، پس از وضوح مسیر انقلابی شرایط، او را از حضور در میدان درگیری منع کردند. اما آیا واقعاً اینها دلسوختگان طبقه کارگر هستند؟ آیا واقعاً اینها می خواهند پرولتاریا را از سرنوشت شوم و خونین احتمالی نجات دهند؟ بنظر من، اینگونه نیست. چرا که هر انسان واقع بینی می داند که در شرایط بحرانی حاضر در ساختار سرمایه جهانی و بومی، تنها راه نجات برای بورژوازی، قربانی کردن طبقه کارگر است. پس سوال تحمیل شده در چنین شرایطی این نیست که آیا طبقه کارگر را باید به جدالی نا برابر و محکوم به شکست دعوت کرد یا نه؟ بلکه اینست که آیا طبقه کارگر باید به میل خود به قربانگاه رفته و به صورت «مسالمت آمیز» گردنش را در خدمت قصاب بگذارد؟ یا اینکه باید خود را آماده جدال کند؟ و اگر هستند گروهی از کمونیست ها که معتقد به لزوم جدال طبقاتی می باشند، آیا باید این جدال را محدود به تاکتیک های تدافعی و بی حاصل سازند؟ و یا اینکه تمامی کوشش خود را به کار گیرند تا طبقه کارگر را در این جدال به پیروزی برسانند؟ در این نقطه است که ما به ضرورت و یا عدم ضرورت اتخاذ استراتژی و تاکتیک انقلابی می رسیم. و در همین نقطه است که ما باید گفته ی مارکس را به خاطر بیاوریم که می گفت: «طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست!» (1)

واقعیت نیز این گفته را تصدیق می کند. اگر ما کمی واقع بینانه به دور خود نگاه کنیم و اقبال مختلف کارگری را در نظر بگیریم، آن را آلوده به انواع نظریات ارتجاعی می یابیم. گزارشات میدانی نشان می دهد که بخشی بسیار کوچکی از کارگران توسط حکومت دیکتاتوری اسلامی خریداری شده و در لباس های شخصی و فرم بسیج به سرکوب مبارزات توده ای می پردازند. آن سرباز و یا کادر تهاتنی نیروهای سرکوبگر و پلیس نیز جزئی از طبقه کارگر تعریف می شود. اعضای شوراهای اسلامی کار نیز از اعضای طبقه کارگر می باشند که در زمانی جاسوسی آنها را در واحدهای تولیدی می کردند(البته اکنون می بینیم که با قدری تغییر، نگران دستمزدها و شرایط زندگی شان نیز شده اند و گهگاه اعتراضاتی هم می کنند). باز هم این بخشی از کارگراند که تحت تأثیر دیدگاه های محدود نگر بورژوازی قرار گرفته و نا آگاه به حقیقت

تاریخی، جایگاه و نقش شان در مبارزه طبقاتی را محدود به مبارزه برای فروش گران قیمت تر نیروی کارشان به بورژوازی کرده اند. برخی از این دیدگاه ها بصورت عریان مدافع “غیر قابل تغییر بودن” شرایط اجتماعی و سیاسی می باشند. اما، برخی دیگر، با پوشیدن لباس های سرخ و ژست های “کمونیستی”، مانند حزب توده و اکثریت و ...، همان باور را تبلیغ می کنند.

در سطح جهانی نیز اوضاع تغییر چندانی با ایران ندارد. برخی از فاشیست ترین عوامل بورژوازی از کارگرانند. در کشورهای غربی، قشرهایی از طبقه کارگر از جمله نژاد پرستان دو آتشه و مذهبی های متعصب و ناسیونالیست های کور می باشند. اینها همان اقلیت های کارگرانند که در مواقع ضروری، بنا بر نیازهای کارفرمایان و حکومت های سرمایه دار به جان کارگران انقلابی و مهاجر می افتند. در دیگر کشورهای جهان نیز اوضاع طبقه کارگر به همین گونه است و تفاوت چندانی با ما ندارد. (2)

پس ما با جرأت می توانیم به کلمات مارکس اضافه کنیم که «طبقه کارگر یا انقلابی است و یا ضد خود است!»

مارکس در نامه ی خود به شوایتزر توضیح می دهد: «همانطور که حزب بورژوازی در پروس با باور به اینکه با آغاز “دوران جدید” دولت به لطف شاهزاده نایب السلطنه به دامنش می افتد خود را بی اعتبار ساخت و در وضعیت خوار کنونی قرار گرفت، به همین ترتیب حزب کارگران خود را حتی بی اعتبار تر خواهد ساخت اگر که تصور کند دوران بیسمارک یا هر دوران پروس دیگری توسط لطف شاهانه سیب طلایی را در دهانش خواهد گذاشت. شکی نیست که توهم بد یمن لاسال به اینکه یک دولت پروس با اقدامات سوسیالیستی (در اوضاع) دخالت خواهد کرد، به یأس و ناامیدی ختم خواهد شد. این را آینده نشان خواهد داد. اما خوشنامی و آبروی حزب کارگران به این بستگی دارد که قبل از اثبات تو خالی بودن این توهم، آن را طرد سازد. طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست.» (3)

در اینجا کاملاً مشخص است که مارکس معتقد است طبقه کارگر و کمونیست ها زمانی دارای آبرو و خوشنامی خواهند بود که هر گونه توهمی را نسبت به لطف بورژوازی برای رسیدن به خواسته هایشان کنار گذارند. کارگران باید به این نکته آگاهی یابند که اگر قرار است به اهدافشان برسند و همراه با دستیابی به منافع و اهداف طبقاتی شان جهان را به دنیایی بهتر رهنمون کنند، تنها و تنها باید آن را از طریق یک مبارزه انقلابی و انهدام ماشین حکومت سرمایه داری و برقراری دموکراسی مستقیم توده ای، همانند مدل کمون پاریس، یعنی تأسیس جمهوری شورایی به دست آورند. اگر کارگران حامل چنین دیدگاه انقلابی ای نباشند، نه تنها «هیچ» که «ضد کارگری» عمل خواهند کرد. همانطور که تا کنون دیده ایم. مارکس گفته بود که «آینده نشان خواهد داد» و آینده نیز نشان داد! از زمانیکه کمونیسم بین المللی این استراتژی انقلابی را ترک کرد تا به امروز تمامی مبارزات «موفق» طبقه کارگر در سراسر دنیا به نفع بورژوازی مصادره شده است.

پس این وظیفه ی فعالان کارگری کمونیست است که همانند کمونیست های قرن نوزدهم و دو دهه ی آغازین قرن بیستم، با تکیه و تأکید بر استراتژی انقلابی، احزاب طبقه کارگر را در سطح بین المللی و بومی سازمان دهند و با مبارزه در میان هم طبقه ای های خود و به کارگیری تجربیات عموم کارگران جهان، بخصوص تجارب انقلابی، ایشان را از مقام تاریخی خود آگاه کرده و طبقه کارگر را در مسیر انقلابی قرار دهند.

عده ای از کمونیست ها که ما در نیت خیرشان هیچ شکی نداریم و از جمله نیروهای انقلابی می شماریم، طبقه کارگر را به اسطوره ای “مقدس” تبدیل کرده اند. گویا عناصر این طبقه پاک و معصوم اند و چون «حق با ایشان است» پس با مبارزه متشکل شان پیروزی نیز از آن ایشان خواهد بود. آنها نوعی از فلسفه سقراط پیروی می کنند که آگاهی طبقاتی پرولتاریا را ذاتی دانسته که گویا تمامی کارگران با آن زاده شده اند. آنها معتقدند که طبقه کارگر در طول مبارزاتش به این آگاهی ذاتی دست خواهد یافت و از هرگونه آلودگی به دیدگاه ها و انحرافات مرتجعانه ی بورژوازی پاک خواهد شد. این دیدگاه بخصوص در طرفداران “شوراگرا” وجود دارد. آنها که از لحاظ تاریخی پیروان خط مشی “پانه کوک” می باشند به گفته ی او مبنی بر اینکه: «این توده ی زمخت، و بی سواد در حقیقت حامل فرهنگی عالی تر می باشند ... فرهنگ سوسیالیستی از فرهنگ بورژوازی جدا است (4)» و یا اینکه صرف شرکت متشکل پرولتاریا در مبارزات طبقاتی پیروزی انقلاب قطعی خواهد بود، اعتقاد دارند. البته شنیدن دلایل آنان برای توجیه بازگشت تمایلات و دیدگاه های فاسد و مرتجعانه ی بورژوازی مثلاً به پرولتاریای آگاه آلمان و روسیه ی سال های پس از انقلاب اوایل قرن بیستم، جالب خواهد بود. ما در ایران شاهد بودیم که با وجود شرکت گسترده و متشکل پرولتاریا در انقلاب دهه ۵۰ شمسی در ایران (5) به هیچ عنوان از خرافات مذهبی پاک نشدند و پیروزی انقلاب را تضمین نکردند. ما با وضوح عکس آن را تجربه کردیم. یعنی دیدیم که مبارزات متشکل کارگران نا آگاه و آلوده به دیدگاه های غیر انقلابی چگونه به ضد انقلابی ها و ضد کارگر ها یاری رساند تا هرم قدرت و ثروت بورژوازی را بازسازی کنند و بار دیگر سندی بر صحت این گفته ی داهیانه مارکس شوند.

بر سر دو راهی

بیش از سه سال است که اقلیت بسیار کوچکی از کارگران کمونیست خود را درگیر مبارزه ای ایدئولوژیک با اکثریت قریب به اتفاق فعالان کارگری کرده اند که سعی دارند مطالبات طبقه کارگر را در محدوده های صنفی نگاه دارند. این رفقا در مقابل دیگران بحث می کردند که باید کارگران را از نقش تاریخی و انقلابی شان آگاه کرد و منافع و اهداف طبقاتی ایشان را به عنوان مطالباتشان مطرح ساخت. آنها معتقد بودند که باید در اعلامیه ها و نشریات و بیانیه ها مطالبات سیاسی همراه با مطالبات اقتصادی طرح شوند و کارگران را برای آمادگی شرکت در مبارزه نهایی آموزش دهند. اما در عوض، اکثریت قریب به اتفاق فعالان کارگری که در کمیته های دوگانه “پیگیری” و “هماهنگی برای

کمک و شورای همکاری اکثریت را داشتند، همراه با سندیکالیست های راست شرکت واحد و اتحادیه آزاد و اخیراً سندیکای هفت تپه، معتقد بودند که کارگران باید مطالبات خود را در حدودی نگاه دارند که «واقع بینانه» و «قابل دستیابی» باشد. آنها به نقش آموزشی و آماده سازی طرح مطالبات و مبارزات کارگری هیچ وزنی قائل نبوده و معتقد بودند که ذهنیت طبقه کارگر در حدی نیست که بتواند مطالبات سیاسی اش را مطرح نماید. به همین بهانه نیز از هر گون بحث سیاسی در میان کارگران جلوگیری کرده و حتی برای رقابت با یکدیگر و از میدان به در کردن «رقیب» از نفوذ در میان کارگران به یکدیگر تهمت «سیاسی بودن» می زدند و به کارگران در حال مبارزه اینگونه القاء می کردند که هر کس که بیاید و در مورد مسائل سیاسی با ایشان صحبت کند، «سیاسی کار» می است که می خواهد از مبارزات کارگران سوء استفاده کند. جالب است تا بگوئیم در این نوع تبلیغات، تعداد زیادی از باصطلاح «چپ ها» همگام با راست های ضد کمونیست علیه اقلیت کمونیستی موضع می گرفتند و با انگ زدن های «مشکوک» و «فاسد» و... در منزوی کردن فعالان کارگری کمونیست تلاش می کردند. لازم به ذکر است که این ائتلاف ضد انقلابی بین فعالان کارگری وابسته به راست های ضد کمونیست و «چپ های» توده ای و اکثریتی و مارکسیست های علنی، هم اینک به تبلیغ خواسته های سیاسی، از نوع «بورژوا-دمکراتیک» آن روی آورده اند.

بطور مثال، بیانیه ای که با عنوان «منشور مطالبات حداقلی کارگران ایران به مناسبت سی و یکمین سالروز انقلاب ۵۷» «بتاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۸۸ از طرف امضا کنندگان چهارگانه ی فعالان کارگری بیرون آمده است، (6) ائتلافی از همین گونه است. ایشان به خیال خودشان مطالبات کارگران را در سطحی نگاه داشته اند که حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی بتواند به آن گردن نهد. آنها غافل از آن هستند که همین مطالبات زیر حداقلی کارگران نیز از توان سرمایه داری و حکومت آن خارج است. به همین دلیل هست که کوچکترین حرکتی از طرف کارگران با سرکوب قهرآمیز مواجه می شود. این روزها صحبت از بقای یکی در مقابل دیگری است. یعنی بحران ساختاری سرمایه جهانی و بویژه بحران مضاعف سرمایه داری ایران به حدی است که بدون به خاک نشاندن و فرو غلطاندن کارگران امید به بقای آن نیست. مفاد ده گانه ی ایشان و رویکردشان به جناح های سرمایه داری جهانی و حکومتی نه تنها کارگران را از نقش انقلابی خود آگاه نمی کند، بلکه آنها را در توهمی بسیار خطرناک فرو می برد. آنها سعی دارند تا به کارگران القاء کنند که در میان سرمایه داران و حکومت های ایشان جناح هایی هستند که بخواهند کارگران را به حقوق صنفی و دمکراتیک شان برسانند. سه گروه از ایشان در نامه ای به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد (سازمان دول سرمایه داری) خواهان پیگیری آن نهاد وابسته به سرمایه جهانی برای پیگیری مطالبات دمکراتیک کارگری و آزادی فعالان کارگری زندانی شده اند. در صورتیکه هم اکنون همین کشورها در محدوده ی خودشان متضمن کشیدن خون کارگران توسط سرمایه داران شان شده اند. (7)

همچنین، در ایران نیز آنان سعی دارند تا مبارزات کارگری را در خدمت یکی از جناح های حکومتی در آورند. این یک تضاد نیست که پس از شکست اصلاح طلبان در آکسیون ۲۲ بهمن، سندیکای شرکت واحد بیانیه ای صادر نموده و «جنبش سبز» را به حمایت از مطالبات خود می نماید. دقیقاً در زمانیکه آقایان کروی و موسوی صحبت از استراتژی نوین برای جنبش سبز می کنند. کارگران ایران باید بدانند که همان افرادی که تا کنون آنان را از «سیاسی کاری» می ترسانند، اینک آنها را دعوت به همکاری با یکی از ضد کارگری ترین عناصر «سیاسی کار» سرمایه داری ایران می کنند. اگر به مطالبات ده گانه ی ایشان دقت کنید می بینید که مطالباتی مطرح گشته است تا «حضرات» اصلاح طلب بتوانند از آنها حمایت کنند. پس دوباره به یاد گفته مارکس می افتیم که: «طبقه کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست.» یا به تعبیر ما «طبقه کارگر یا انقلابی است یا ضد کارگری»!

اما خوشبختانه این راه تنها راهی نیست که در برابر جامعه کارگری گذاشته شده است. اخیراً دو بیانیه از طرف عده ای از کارگران مبارز بیرون آمده است که کارگران را به راه دیگری فرا می خوانند. این کارگران مبارز در اولین بیانیه خویش از توطئه های حامیان سرمایه داری ای که برای منفعت شخصی و گروهی شان ژست مخالفت با حکومت سرمایه داری را می گیرند پرده برداشته و کارگران را به یاد نقش تاریخی شان آگاه می سازند. در بیانیه اول آمده است که: «هدف طبقات خرده بورژوا و بخش تحتانی بورژوازی تداوم همان نظام سرمایه داری با کمی اصلاحات و تغییرات ساختار سیاسی است؛ که با توجه به پایه های مادی استثمار؛ در جوامعی مشابه جوامع ما؛ استبداد و سرکوبی سیاسی مجدداً حاکم شده و در اندک زمانی؛ تغییرات ایجاد شده را پس خواهد گرفت. در دوران انحصار سرمایه داری و امپریالیسم تنها کارگران بنا به ماهیت وجودی خود اگر به نقش تاریخی و طبقاتی خود آگاه شوند و رسالت تاریخی خود را درک کنند؛ طبقه ای انقلابی و سازش ناپذیرند؛ کارگران بلحاظ تاریخی نه تنها استثمار و بهره کشی طبقاتی بر علیه خود و سایر زحمتکشان را مرتفع می نمایند بلکه اساس کل بهره کشی؛ استثمار و تضاد طبقاتی را محو می کنند؛ کارگران دموکراسی؛ آزادی و حقوق بشر را در حد اعلا خود؛ نهادینه و تکامل جامعه که بر اساس تکامل هر فرد مبتنی است را در برنامه خود قرار می دهند و کلیه تبعیض های قومی و ملی؛ جنسیتی و مذهبی را بر می چینند؛ زیرا کارگران؛ منافع خاصی ندارند و بر خلاف دیگر طبقات و اقشار تنها بفرمانده منافع طبقه خود نیستند بلکه بفرمانده آزادی کل جامعه می باشند. طبقه کارگر آگاه؛ آزادی و دمکراسی را به حد نهایت رشد می دهند؛ سرمایه گذاری در ابزار تولید را تحت نظام انسان محور گسترش داده و با نابودی بیکاری و فقر به همراه آن؛ کلیه تبعیضات؛ اعتیاد و تن فروشی را ریشه کن می کنند و روابط انسانی را تنها بر اساس نیاز انسانی و رابطه انسان با انسان؛ برقرار می سازند.» (8)

سپس در بیانیه دوم ایشان مطالبات واقعی طبقه کارگر اینگونه فرموله گشته است: «ما در اینجا مطالبات کارگران را در دو عرصه صنفی و سیاسی مطرح می نماییم و معتقدیم که اولاً این دو عرصه نه تنها از یکدیگر مجزا نیستند بلکه نسبت بهم؛ ویژگی تداخل و پوششی داشته و ثانیاً فشرده و عصاره مطالبات صنفی در درون مطالبات سیاسی قرار داشته و نسبت بهم ارتباط تنگاتنگ و درونی دارند. لذا هر گونه فعالیت نظری و عملی که با اصل استخراج از واقعیت مادی طبقه و رسالت تاریخی آن و نیز هدف آن که با بهبود وضعیت و قدرت گیری طبقه

کارگر تطابق داشته باشد و بطور مشخص و انضمامی تری پیوستگی و انسجام مطالبات را تا اهداف سیاسی دراز مدت در نظر گیرد به غنای بحث فوق کمک کرده و در این راستا از آن استقبال نموده و آنرا جزو دستاوردهای حرکت تکاملی و به پیش طبقه کارگر ارزیابی می نماییم.

مطالبات صنفی کارگران ایران : افزایش حقوق مکفی برای یک زندگی شرافتمندانه برای ۸ ساعت کار روزانه بر طبق مصوبه نمایندگان شوراهای سراسری کارگران - لغو قراردادهای کار موقت - پرداخت حقوق مکفی به کلیه بیکاران زن و مرد بالای ۱۸ سال - تأمین اجتماعی مکفی برای کلیه کارگران و بیکاران - تأمین مسکن مناسب توسط دولت و کارفرما - داشتن حق تشکل های شورایی و صنفی و حق اعتصاب - لغو نظارت اداره کار در انتخاب شدن نمایندگان کارگران - بهداشت و آموزش رایگان برای کلیه آحاد جامعه - لغو تبعیض کامل بین کارگران اعم از تفاوت های جنسیتی ؛ ملی ؛ قومی و مذهبی - ممنوعیت اخراج کارگران - ممنوعیت کار افراد زیر ۱۸ سال - افزایش حقوق بازنشستگان طبق تصویب نمایندگان آنها و شوراهای سراسری -

مطالبات تاریخی و سیاسی کارگران : اجتماعی شدن کار خانگی و آزادی زنان از این تقسیم کار دوران بردگی - خارج شدن نیازهای پایه زندگی از جمله مسکن ؛ تغذیه مناسب و مکفی ؛ بهداشت و تحصیل از بازار کالا و تأمین آنها برای کلیه آحاد جامعه - جدایی دین از دولت و شخصی شدن امر دین - برقراری دموکراسی ؛ آزادی ؛ حقوق انسانی و شهروندی برای کلیه آحاد جامعه - الزام دولت به حفظ محیط زیست بعنوان یک وظیفه اساسی - حضور نمایندگان کارگران در بالاترین ارکان قانون گذاری و مجلس شورای ملی - آزادی قلم ؛ بیان ؛ مطبوعات و اجتماعات ؛ آزادی تشکل ها و احزاب - حاکمیت کارگران بر کار و محصولات و لغو کار مزدی - برقراری عدالت اجتماعی و اصل هر کس به اندازه کارش - دموکراتیک و انتخابی شدن همه ارکان حکومتی - ممنوعیت اعدام و شکنجه - ممنوعیت زندان و اجحاف برای هر گونه عقیده سیاسی و مذهبی - اجتماعی شدن ابزار تولیدات زیربنایی و خدمات دولتی - حمایت از صنایع داخلی و کنترل اجتماعی واردات و صادرات - لزوم اخذ مجوز نمایندگان شوراها در قراردادهای اقتصادی و سیاسی خارجی - خارج کردن درآمد نفت از بودجه جاری و سرمایه گذاری در طرح های کلان و زیر بنایی - حق تشکیل حکومت کارگری -

همانطور که ملاحظه می شود تحقق مطالبات صنفی ؛ پایه و اساسی برای تحقق مطالبات سیاسی نیز می گردد بعنوان مثال تحقق پرداخت حقوق بیکاری برای کلیه بیکاران زن و مرد بالای ۱۸ سال (مطالبه صنفی) پایه ای برای اجتماعی شدن کار خانگی و آزادی زنان از این تقسیم کار نا عادلانه می باشد . از طرف دیگر همانطور که قبلاً تشریح گردید ؛ بخش هایی از مطالبات فوق در شرایط مشخص و انضمامی مبارزات کارگری بعنوان مطالبه بلافصل کارگران می تواند در برنامه قرار گیرد و پس از دستیابی به هر بخش از مطالبات ؛ دستاوردهای آن را می توان پایه ای برای طرح مطالبات سطح بالاتر قرار داد.

کارگران ضمن تشکل و کار تشکیلاتی و حرفه ای در شوراها و سندیکاها در مرحله ای که عمده مبارزه صنفی است یعنی عمدتاً برای کسب حقوق جاری و روزمره خود است ؛ به حذف رسوبات ذهنی جامعه کهن و سرمایه داری که فرورفتن در منافع فردی است نیز می پردازند ؛ تمرین کار گروهی و تشکیلاتی ؛ در جهت دستیابی به شوراهایی که ارکان حکومت آتی باشد و اهداف کل جامعه انسانی را پوشش دهد اقدام نموده و بسیاری از رسوبات جامعه کهن از جمله رفع تبعیض های جنسیتی بر علیه زنان و حذف نظام مرد سالار ؛ حذف کلیه تبعیض های قومی ؛ ملی و مذهبی ؛ حذف منافع فردگرایی بنفع منافع کل طبقه و جامعه و پایه ریزی نظری و اندیشه یک جامعه انسان محور که فارغ از هر گونه تبعیض و استثمار باشد می بایست در ضمن مبارزات صنفی و تدارک برای برقراری شوراهای سراسری کارگران شکل گیرد ؛ و بین مطالبات کوتاه و بلند مدت رابطه ای تنگاتنگ و ارگانیک برقرار شود ؛ تا کارگران آمادگی ایفای نقش تاریخی خود را کسب نمایند.» (8)

بنظر ما کاملاً مشخص است که کدامیک از این راه ها طبقه کارگر را در جهت انقلاب و ایفای نقش تاریخی خود قرار می دهد. راه اول، راه انحراف مطالبات و مبارزات کارگری بر ضد خود است، در صورتیکه راه دوم ، راهی است که مطالبات و مبارزات کارگری را در جهت رسیدن به منافع و اهداف طبقه کارگر سوق می دهد.

۲ اسفند ۱۳۸۸

یادداشت ها:

1. نامه مارکس به شوایتزر در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۸۶۵

2. البته در این دیدگاه نیز می توان افراط کرد. همانطور که برخی از رفقای انترناسیونالیست ما بدان راه رفته اند. آنها توده ی کارگری و کارگرانی که مستقیماً وابسته به گروه های بورژوازی بوده و به بخشی از هرم ساختاری آن تبدیل گشته اند را همسان می پندارند. مثلاً کارگران عضو یک اتحادیه کارگری را که سازمانی بورژوازی است، با کارگردانان و مسئولان حرفه ای اتحادیه گرا یکسان تصور می کنند. و توده های عضو اتحادیه را که برای استخدام ناچار به عضویت در آنها شده اند، تنها به علت عضویت در آن از دست رفته شماره و اعضای آن را حتی لایق کار تبلیغاتی در میانشان نمی پندارند. این دیگر زیاده روی است. مسلماً، تا هنگامیکه افکار انقلابی در میان کارگران توسعه نیافته و در نهادهای انقلابی متشکل نشده باشند، ایشان برای مبارزات خود به نهادهای تاریخی موجود می گریند. هر چند که بارها

اینگونه نهادها عدم تأثیر خود را در پیشبرد این مبارزات نشان داده اند و «نمایندگان» ایشان بارها به نفع بورژوازی عمل کرده اند، اما کارگران تا زمانی که نهادهای انقلابی شکل نگیرند برای اینکه در کنار یکدیگر بتوانند متحداً مبارزه کنند ناچار به چنان سازمان هایی رجوع خواهند کرد.

3. نامه مارکس به شوایتزر در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۸۶۵ : **Just as the bourgeois party in Prussia discredited itself and brought about its present wretched situation by seriously believing that with the “New Era” the government had fallen into its lap by the grace of the Prince Regent, so the workers’ party will discredit itself even more if it imagines that the Bismarck era or any other Prussian era will make the golden apples just drop into its mouth, by grace of the king. It is beyond all questions that Lassalle’s ill-starred illusion that a Prussian government might intervene with socialist measures will be crowned with disappointment. The logic of circumstances will tell. But the honour of the workers’ party requires that it reject such illusions, even before their hollowness is punctured by experience. The working class is revolutionary or it is nothing.**

4. آنتوان پانه کوک، سوسیالیسم و طبقه، ۱۹۱۱

5. ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷

6. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، اتحادیه آزاد کارگران ایران و انجمن صنفی کارگران برق و فلز کار کرمانشاه

7. نامه سه تشکل کارگری به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، سایت همبستگی ملی <http://www.hambastegimeli.com/index...>

8. اتحاد برای ایجاد شوراهای سراسری کارگران